

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص ۸۳: وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَ

سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (نساء: ۳۲)

در جلسه قبل بحث تفاوت‌های بین زن و مرد بود و این برتری و امتیازهایی که قرآن در سوره بقره، آیه ۲۲۸

می‌گوید:

در بحث تفاوت زن و مرد، اول موضع خود را مشخص کنید

وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ؛ که برای مردان نسبت به زنان یک درجه‌ای وجود دارد، می‌خواستیم توضیح بدهیم که

این یعنی چه؟ ببینید، این که مثلاً بگوییم نه این طور نیست، این که برخورد با قرآن نمی‌شود، قرآن می‌گوید

هست در صورتی که من می‌گویم نیست! با قرآن نمی‌شود این طور برخورد کرد. اگر یک روایت بود که چنین

بحثی را درون خودش داشت، یک برخوردی را درون خودش داشت، ما می‌گفتیم که نه این طور نیست، چون

می‌توانیم روایت را طرح کنیم و آن را رد کنیم. ولی به هر جهت چون قرآن است، بایستی یک برخورد مناسب‌تر

صورت گیرد. جهت آن آیه وارد شدیم در این آیه و معنای فضیلتی را که خود آیات قرآن روشن می‌کنند،

گفتمان این آیات را داشتیم بررسی می‌کردیم.

عرض شد که قبل از این که شما اساساً به تفاوت‌های بین زن و مرد بخواهید توجه بکنید، و تحلیل بکنید، و

موضع‌گیری نسبت به این دو مطلب بکنید، یعنی ۱- در مقام **تحلیل** ۲- در مقام **موضع‌گیری**؛ قبل از این که این

کار را بخواهیم انجام دهیم، شما باید اساساً موضوع تفاوت‌ها را حل بکنید، یعنی نه تفاوت بین زن و مرد، کلاً

تفاوت‌ها را.

تفاوت‌هایی هست که شما نمی‌توانید بگویید نیست، این تفاوت‌ها را ما چگونه می‌توانیم توجیه کنیم؟ چگونه آن را توضیح دهیم؟ هر آن چه را که آنجا توضیح بدهیم می‌تواند زمینه‌ای بشود برای آیات بعد که در آیه ۳۴ که، این‌جا می‌بینید که رسماً دیگر به یک تفضیل اشاره شده است که همان‌طور که آن‌جا گفته است **وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ**، در این آیه هم گفته است که **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ**؛ یعنی به واسطه تفضیلی که خداوند بعضی را بر بعضی می‌دهد، به واسطه این تفضیل، رجال و مردان قوام بر نساء هستند. از این جهت بود که ما آمدیم به واکاوی معانی **تفضیل**، **کسب**، **نصیب**، این معانی که در قرآن به هر جهت قابل رؤیت است، که در همین آیه داشتیم با هم همین آیه را بررسی می‌کردیم که دارد: **وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ**

کلاً بحث راجع به زن و مرد نیست، آن چه که خداوند برتری داد دیگران را بر دیگران، بعضی را بر بعضی دیگر؛ آن را نخواهید! یادتان هست چه گفتیم؟ گفتیم اگر آن را بخواهید حسد است، چه در مقامات معنوی و چه در مقامات مادی باشد، اگر مثل آن را بخواهید، در بحث‌های مادی گفتند که مثل آن را هم نخواهید؛ یعنی در بحث‌های مادی مثل آن‌ها را هم نخواهید، زیرا شما نمی‌دانید خیر و صلاح‌تان در چه هست! بله، در مورد این واژه فضیلت دقت کنید که چیزی را که در جلسه پیش نشان دادیم - ببینید این معانی خیلی مهم است و این کلاس کلاس درس است، سخنرانی نیست - فضیلت هم ویژگی و امتیازات مادی را می‌گیرد و هم ویژگی و امتیازات معنوی را، هر دو تا را می‌گیرد. این یک چیزی بود که دیدیم. یک معنایی را هم که دوباره دیدیم این بود که واژه کسب و اکتساب را تفاوت‌هایشان را دیدیم.

معانی نصیب

خوبست که تفاوت‌های واژه نصیب را هم ببینیم، که نصیب گاهی اوقات در مسائل مادی به کار می‌رود که موارد آن در قرآن کم نیست، به معنای **نصیب مادی** یعنی بهره‌های مادی، و باز داریم در قرآن واژه نصیب به کار

رفته است در مورد **بهره‌های معنوی**. آنجا هم واژه نصیب به کار می‌رود. به‌عنوان مثال شما می‌توانید سوره مبارکه آل عمران را بیاورید. در آیه ۲۳، ص ۵۳ دارد که:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ؛ آیا ندیدی کسانی را که بهره‌هایی از کتاب به آن‌ها داده شد؛ یعنی همان تورات و این‌ها، بهره‌هایی این‌ها بردند از کتاب که **يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ**؛ چون به سمت کتاب خدا دعوت شدند، که حکم کنند به این‌ها **ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ**؛ گروهی از این‌ها در حالت اعراض از آن کتاب روی گرداندند.

ببینید نصیب در این‌جا دقیقاً دارد در معنای بهره معنوی به کار می‌رود. این‌جا بحث نصیب مادی نیست و در حقیقت نصیبی از کتاب‌الله مطرح می‌شود. پس ببینید خود **رضایت** و **قناعت** خودش یک فضیلت است که باید کسب شود، اگر می‌بینید که داریم **وَاجْعَلْنِي بِقِسْمِكَ رَاضِيًا قَانِعًا**؛ خداوندا ما را نسبت به قسمت خودت راضی و قانع بگردان؛ یعنی در حقیقت خداوند قسمتی را برای ما درست کرده است، خود همین رضایت به قسمت خداوند، خودش یک فضیلتی است که باید کسب کرد؛ یعنی آدم رضایت بدهد به قسمت‌های خداوند. یک نفر می‌میرد، برای یک نفر اتفاقی می‌افتد، و همه این مسائلی که در زندگی ما پیش می‌آید، این‌ها خودش همه یک **امتحان** است، امتحان خدا است و همین امتحان‌ها خودش باید در مسیر کسب مسئله رضایت و تمنی نکردن چیز دیگری باشد. این خودش یک فضیلتی است که آدم به قسمت خدا راضی باشد.

شما آیه ۲۰۰ بقره را بیاورید و این ولاتتمنوا، خیلی روشنش را همین آیه ۲۰۰ بیان کرده است که خود همین آیه ۲۰۰ را ما معمولاً در قنوت‌هایمان می‌خوانیم این آیه را. ص ۳۱ سوره مبارکه بقره آیه ۲۰۰ دارد که:

ذکر مذموم و ذکر ممدوح

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ؛ وقتی که مناسک‌تان در حج تمام شد. **فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا؛** مناسک‌تان که تمام می‌شد، می‌نشستند دور یکدیگر و از پدرانشان و نسلشان صحبت می‌کردند، ببینید بعضی جاها به بعضی کارها نمی‌خورد، مثلاً می‌بینید که بعضی‌ها مشهد می‌روند و همه‌اش در بازار رضا هستند،

نمی‌دانی که چه کار می‌کنند؟! بالاخره بعضی از موقعیت‌ها به بعضی از کارها نمی‌آید. در ایام حج می‌گویند که این چه کاری است که بعد از ایام حج دورهم می‌نشینی و صحبت می‌کنید که مثلاً من پدرم این‌طور بود و مادرم این‌طور بوده؟ مثلاً دختر خواهرم تازه عروس شده! چی شده... چی شده... این‌ها را می‌گویید که چه بشود؟

می‌گویند که؛ **فَادْكُرُوا اللَّهَ؛ يَادْ خدَا بكنيد كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا؛** مثل این که پدرانتان را ذکر می‌کنید، خدا را هم به یاد بیاورید، حتی بیشتر. بعد می‌گوید که مردم دو دسته هستند:

فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا؛ حرف بعضی از مردم با خدا این است که در دنیا به ما بده! خدایا بده، حرفشان به خدا این است که خدایا بده. اصلاً چه بده کاری ندارد، از خدا یک میلیارد تومن پول می‌خواهد و می‌گوید که خدایا بده! از خدا این را می‌خواهد و می‌گوید که خدا بده! این را نمی‌خواهد که خدا به او در دنیا حسنه بدهد بلکه این را می‌خواهد که خدا به او مادیات بدهد. می‌گوید این افراد **وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ** (بقره: ۲۰۰)؛ این افراد هیچ بهره‌ای در آخرت ندارند.

کسانی که حرفشان با خدا این است که خدایا بده، اولاً یک مقداری بی‌معرفتی است مثل این که ببینید کسانی که با اصرار از خدا می‌خواهند که خدایا به ما چیزی بده، شما خودتان حساب کنید؛ من گاهی با خودم حساب می‌کنم که ۳۵ سال سر سفره خدا نشسته‌ام و یک شب سر گرسنه بر زمین نگذاشته‌ام، خود این بی‌معرفتی نیست که من بگویم خدایا بده! یک جوری هم می‌گوید که انگار تا به حال به من نداده است. نخورده است و گرسنه است و حالا می‌گوید که بده.

مثنوی یک داستانی دارد که جالب است، نمی‌دانم که شنیده‌اید یا نه؟ خوانده‌اید مثنوی یا نه؟ داستان گاو در جزیره را شنیده‌اید؟ یک گاو در یک جزیره تنها است، این گاو صبح همه علف‌های این جزیره را می‌خورد، شب که می‌شود خلاصه وقتی این زفت و فربه شده است و تمام علف‌های این جزیره را خورده است، شب‌ها که می‌شود از غصه این که من فردا چه بخورم تا صبح لاغر می‌شود! باز دوباره صبح که می‌شود می‌بیند که علف‌ها همه علف اندر علف! باز دوباره همین‌ها را می‌خورد و شب که می‌شود باز دوباره ناراحت این است که من فردا چه

بخورم؟ از غصه این موضوع دوباره تا صبح لاغر می‌شود، خلاصه می‌گویند که به هر جهت حکایت ما هم در این دنیا همین است، یعنی همه‌اش نگران این هستیم که... ببینید این طور برخورد کردن، خدا شما خودتان را یک لحظه جای خدا بگذارید، آدم بدش می‌آید. تو ۳۵ سال سر سفره نشسته‌ای، خوردی، یک شب سر گرسنه زمین نگذاشته‌ای، حال چرا این طور می‌گویید؟ خدایا بده... انگار تا به حال نداده است.

می‌گویند که "ترک مستقبل کن و ماضی نگر" گذشته را نگاه کن و ببین که تا به حال چه کار کردی و چقدر خورده‌ای!

این طور از خدا خواستن یک مقداری بی‌معرفتی است، که خدایا بده مثلاً انگار تا به حال نداده است. ما سی و پنج سال سر سفره خدا نشسته‌ایم، به فضل خدا یک شب سرمان را گرسنه بر زمین نگذاشته‌ایم، نوع ما همین طور هستیم، باز هم با اصرار و التماس از خدا می‌خواهیم که بدهد، این طور انسان‌هایی که فقط می‌گویند بده و به چندوچون و کیفیت کار ندارند، خدا می‌گوید **وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ**؛ و بهره‌ای در آخرت ندارند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً؛ یک عده هم هستند که می‌گویند خدایا در دنیا اگر به ما چیزی می‌خواهی بدهی **حسنة** بده، رزق می‌خواهی بدهی کتاب بده **وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ** (بقره: ۲۰۲)؛ برای آن‌ها نصیبی است از آن‌چه که کسب کرده‌اند، این همان کسبی است که یک موقع فرق آن را با اکتساب بیان کردیم، که برای این‌ها نصیبی است از آن‌چه که کسب کرده‌اند.

حالا کسی هم که دنیا را می‌خواهد به هر جهت خداوند به او می‌دهد، به همه نمی‌دهد اما خدا در این آیه سوره مبارکه نساء به ما می‌گویند که این چیزها را نخواهید **لا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ** (نساء: ۳۲) چه چیزهایی را؟ از این برتری‌هایی که در عالم ماده اتفاق می‌افتد، این این طوری است و آن آن طوری است، این زیباتر است و آن زشت‌تر است، این پول‌دارتر است و آن فقیرتر است، این امتیازاتی را که این طوری اتفاق می‌افتد. خود خدا می‌فرماید کاری که شما می‌توانید بکنید این است که این دو کار را انجام دهید: (از رضایت و

قناعت نسبت به خدا سوءاستفاده نشود) کاری که می‌توانید بکنید این است که یک: **کوشش** کنید و دو: این که **نیایش** کنید. تلاش کنید و دعا کنید. این دو کار شما می‌توانید انجام دهید. سوره نساء را بیاورید! تلاش کند یعنی **لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا** از آن چیزهایی که با تلاش به دست می‌آید، به معنای اکتساب، که عرض شد و نه کسب، نه اینکه «لررجال نصیب مما کسبوا» بلکه **لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا**؛ یعنی از آن چیزهایی که تو با تلاش به دست می‌آورد، تلاش کند چه مرد و چه زن؛ که حتی برای این که این تفکیک به درستی انجام شود نگفته است که «لررجال و للنساء نصیبان مما اکتسبا» این طوری هم نگفته است، گفته است:

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ؛ شما باتلاش، حال چه اینکه تلاش مادی بکنید و چه اینکه تلاش معنوی بکنید، چه مرد و چه زن چه تلاش بکنید بهره‌های مادی به دست می‌آورید؛ پس دو کار می‌توانید بکنید یک این که تلاش کنید و یکی این که نیایش کنید. از خدا بخواهید **وَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ**؛ یعنی از فضل خدا بخواه و این از فضل خدا خواستن، از قرائنی که در قرآن موجود است؛ یعنی حسنه بخواه! یعنی دعا کن تا خدا از حسنات به تو بدهد؛ حالا دعا کن، نیایش کن! خود نیایش برای تو اثر دارد.

طلب رزق به شرط...

حَسَنَ خَوَاسْتِنَ؛ یعنی دعا کن که خدایا کاری کن که درک من در مورد معارف زیاد شود، استعداد من بالا برود این یک چیز است، منتها ببینید گفته‌اند که مثل رزق می‌ماند. این را ما در ادعیه داریم که؛ خداوندا رزق ما را وسعت ده. وقتی ما در این ادعیه می‌گوییم که خدایا رزق ما را وسعت ده، حواسمان هست که ولو بلغ ما بلغ که نمی‌گوییم که! یعنی نمی‌گوییم که خدایا رزق ما را وسعت بده و لو این که ما منحرف بشویم! کسی چنین چیزی را نمی‌خواهد که، خدایا رزق ما را هر طور که شده وسعت بده، نه! منظورمان از چیزی که به خدا می‌گوییم این است که خدایا در دنیا به ما حسنه بده؛ یعنی رزقی به ما بده که اولاً کفاف باشد و دستمان پیش نامرد دراز نشود و این دعای خوبی است؛ بعد از آن هم، حسن باشد و خیر باشد ولی چه قدر را نمی‌دانیم! ممکن است صدهزار تومان باشد و ممکن است ما یک میلیون تومان باشد و ممکن است یک میلیارد تومان باشد. آن

مقداری باشد که حسنه باشد و خیر باشد. بعضی‌ها حدود ۳۰۰ هزار تومانی می‌گرفتند و نذر کرده بودند و ۱۰٪ آن‌ها یعنی ۳۰۰۰۰۰ تومان را می‌دادند، حالا حدود یک میلیون تومان می‌گیرند ولی صد هزار تومان نمی‌دهند، و این معلوم است که برای او حسنه نیست، ولی این اتفاق دارد برای او می‌افتد و مشخص نیست که برای او حسن تمام بشود آخرش، یعنی برای او حسنی داشته باشد. حُسن داشته باشد. ما این را می‌خواهیم. خدایا به ما استعداد خوب تر بده تا درک ما بالاتر برود. حالا ولو این که استعداد ما خوب بشود، حافظه ما خوب شود، سری در میان سرها بیرون بیاوریم، بعد انگشت نما بشویم، بعد چه چیز بشویم، بعد با همین انگشت نما شدن منحرف بشویم! نه دیگر!

حکمت تغییر ناپذیر الهی و دعا

ما این را نمی‌خواهیم، ما چیزی را می‌خواهیم که خیر باشد؛ یعنی **آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً**؛ ما در این دنیا می‌خواهیم، منتها در این دنیا حسنه می‌خواهیم؛ چیزی می‌خواهیم که خیر باشد! این **وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ**؛ یعنی از خدا بخواهید.

این از خدا بخواهید چه این که با **زبان قال** بخواهید، چه این که با **زبان حال** و چه اینکه با **زبان استعداد**. این معانی را در سوره ابراهیم بحثش را انجام داده‌ایم، ولی برای این که این بحث ناقص نماند شما سوره مبارکه ابراهیم را بیاورید، در سوره مبارکه ابراهیم آیه ۳۴ ما این معنی را داریم که در ص ۲۶۰، دارد که: **آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ**؛ شما هر چیزی را که بخواهید خدا به شما می‌دهد، این یک نکته است، شما هر چیز بخواهید خدا به شما می‌دهد منتها این سؤال چگونه باید انجام شود؟ ببینید ما یک سؤال به زبان قال داریم، همین که می‌گوییم و از خدا می‌خواهیم، یک سؤال هم داریم که به زبان حال است؛ یعنی حال ما چه اقتضایی دارد، و به لحاظ قلبی چه چیزی می‌خواهیم و یک سؤال هم به زبان استعداد داریم. آن چیزی که به شما می‌دهند آخرش به زبان استعداد به شما می‌دهند نه به زبان حال یا به زبان قال! این لیوان بیش از ۲۵۰ سی‌سی آب نمی‌گیرد، شما زیر شیر بگیر ۲۵۰ سی‌سی آب می‌گیرد، زیر آبشار نیاگارا هم بگیری ۲۵۰ سی‌سی بیشتر آب نمی‌گیرد، توجه

بفرمایید! یعنی شما و ما باید استعدادمان بالا برود. اگر بخواهم مثال بزنم، زبان قال یعنی این که کسی درخواست می‌کند و می‌گوید که به من بیچاره کمک کنید، زبان حال یعنی این که طرف یک لباس مندرس پوشیده است و دستش را کج می‌کند و گردنش را کج می‌کند و گرسنه است و همه این‌ها معلوم است، این زبان حال است. زبان استعداد یعنی که شما ریاضی یک خوانده‌اید و کاملاً برای گرفتن ریاضی دو آمادگی دارید. این می‌شود زبان استعداد شما. هیچ کس از خدا توقع بیجا نکند، چون که همه چیز در چنبره حکمت خدا است و همه خواسته‌هایی که ما داریم در حکمت خودش انجام می‌شود.

این بارها هر شده است و بارهای دیگر هم عرض می‌شود که ما تا وقتی که به حکمت خدا توجه نکنیم و بگوییم که خداوند حکیم است، ببینید این در دعای نورانی صحیفه هم موجود است که امام زین‌العابدین می‌فرمایند که: **يَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ**؛ ای کسی که وسایل حکمت تو را عوض نمی‌کنند، یعنی از جمله وسیله‌ها دعا هست، از جمله وسیله‌ها توسل به اهل بیت است، از جمله وسیله‌ها رفتن به مشهد است، زار زدن و گریه کردن است، همه این‌ها هست ولی این‌ها حکمت خدا را عوض نمی‌کند، به این حواستان باشد که خداوند حکیم است. این دعاها و نیایش‌ها و این چیزها فقط و فقط برای بالا بردن زبان استعداد است، همین.

حکمت یعنی نظر داشتن به قابلیت و ظرفیت

یعنی خداوند نگاه می‌کند به آن ظرفیت و بیش از آن ظرفیت دادن، کار هدر انجام دادن است، هدر است. فاعل در **فاعلیت** خودش تام است، ولی قابل در **قابلیت** خودش تام نیست، این لیوان را پارچ بکنید بیشتر جا می‌گیرد این پارچ را بکنید لگن بیشتر جا می‌گیرد و اگر آن لگن را حوض بکنید بیشتر جا می‌گیرد. دیگر نمی‌توان زورچپانی گفت که خدایا به ما فضل بیشتری بده، نمی‌شود و نمی‌دهد، این است که ما باید زبان استعداد خودمان را بالاتر ببریم نه این زبان حال را. زبان قال و حال برای این است که زبان استعداد را بالا ببرید. و خدا به ما می‌دهد. اگر حکمتش باشد و به اندازه وجودی ما باشد خداوند می‌گوید که **آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ**

یعنی هر چیزی را که بخواهید خداوند به شما می‌دهد، حتی اگر استعداد بد شدن داشته باشید، به شما می‌دهد. استعداد شما خراب شدن باشد به شما می‌دهد، این ظرف را پیش خدا برده‌اید و استعداد خراب شدن دارید، خداوند ظرف را پر می‌کند؛ یعنی کسی که دارد ظلم می‌کند به یک یتیم، دارد به زبان استعداد از خداوند می‌خواهد که خدایا ظالم‌هایی را بر فرزندان من مسلط کن! این را از خداوند به زبان استعداد می‌خواهد و خداوند به او می‌دهد. این را به زبان استعداد می‌خواهد، کسی که گناه می‌کند از خداوند می‌خواهد که خدایا توفیق نماز شب را حتماً از من بگیر! خداوند همین کار را می‌کند.

این که گفته‌اند بخواهید یعنی که بخواهید به زبان استعداد، برای همین است که گفته‌اند در ادامه‌اش **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا** (نحل: ۱۸)؛ شما اگر بخواهید بشمارید نعمت خدا را، چون که ما نعمه الله داریم و نعمه الله داریم. بستگی دارد که شما چه می‌خواهید، **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا**؛ اگر هم‌ش خیر بود، باید با ضمیر برمی‌گشت یعنی «وان تعدوه لا تحصوها»؛ اگر شما آن را می‌شمردید، لا تحصوها

و حال این که این طور نیست زیرا شما به زبان استعداد، ممکن است نعمه الله بخواهید به زبان استعداد، یا این که نعمه الله بخواهید؛ زیرا نعمه الله محدود است ولی نعمه الله لا تحصوها وگرنه ما نعمه الله هم داریم که انسان آن را با زبان استعداد می‌خواهد.

حالا چرا گفته‌اند که از خدا بخواهد، با زبان استعداد هم بخواه، البته نیایش و دعا هم بکن؛ این کارها را هم بکن و صدقه هم بده و همه این کارها را هم بکن ولی در آخر آخر باید به استعداد تبدیل بشود. به استعدادی تبدیل شود که ظرفیت گرفتن فیوضات بیشتر در انسان ایجاد شود،

(سؤال) ببینید گفته‌اند دعا بکنید، ولی البته حالات انسان مختلف است؛ حالا این را از من نشنیده بگیرید ولی حالات انسان مختلف است، در بعضی حالات است که، وقتی طرف حالت محو دارد، بعضی از دعاها را اصلاً نباید کرد. روایت هم عرض می‌کنم، ببینید، بعضی از حرف‌ها را زدن‌ها حتی در ادعیه؛ این‌ها را اصلاً اراده نباید کرد، شنیده‌اید که امام گفته‌اند که همه دعای کمیل را نخوانید، گفته‌اند که دعای کمیل که می‌خوانید همه‌اش

را اراده نکنید. چون که برخی از دعای کمیل در حالت محو گفته شده است؛ یعنی طرف، چه کسی بوده است طرف؟ امیرالمؤمنین این‌ها را در حالت محو گفته است. شما اصلاً نخواهید و اراده نکنید.

بعضی از فرازهای ادعیه هست که در حالت دلالت و گنج گفته شده است، و کرشمه و ناز دارد. در نوع خودش این برخورد را با خداوند انجام دادن بی‌ادبی است، مگر این که طرف در حالت محو باشد؛ یعنی خودش را به دامن خدا رسانده است، و در دامن محبوب ولو شده است، و این را می‌گوید؛ مثل این فرازها، اگر این فرازها را در دعای کمیل خواندید اراده نکنید؛ چون که دهان چاک می‌خورد، اگر کسی این‌ها را بخواند. که **الهیٰ اِنْ اَخَذْتَنی بِجُرْمی، اَخَذْتُکَ بِعَفْوِکَ**؛ خدایا اگر مرا به دلیل جرم مؤاخذه کنی، من هم تو را به دلیل عفو مؤاخذه می‌کند، **وَ اِنْ اَخَذْتَنی بِذُنُوبی اَخَذْتُکَ بِمَغْفِرَتِکَ**؛ اگر تو مرا به گناه مؤاخذه کنی من هم تو را مؤاخذه می‌کنم که مگر تو عفو نداشتی؟ **وَ اِنْ اَدْخَلْتَنی بِنَارٍ اَعْلَنْتُ اَهْلِهَا اَنی اُحِبُّکَ**؛ اگر مرا به جهنم ببری، آن‌جا تو را رسوا می‌کنم و آبروریزی راه می‌اندازند، می‌گویم که من این خدا را دوست داشتم و او مرا به جهنم انداخته است.

ببینید اگر این‌ها را کسی در حالت عادی بگوید بی‌ادبی است؛ یعنی این‌طور دعا کردن و این جور مناجات کردن بی‌ادبی است، این مال کسی است که خودش را رسانده است به دامن محبوب و در دامن محبوب و دیگر ناز و کرشمه و دلالت و گنج است. می‌بینید که در دعای افتتاح دارد که **مُدِلًّا عَلَیْکَ**؛ من دارم دلالت و ناز می‌کنم، کرشمه می‌آیم، این را ببینید؛ به هر جهت حالات انسان مختلف است، در حالت عمومی گفته‌اند که بخواه و دعا کن! اگر خیر و صلاح نباشد، قطعاً به تو نمی‌دهند. شما دعا کنید! به قول آقای فاطمی نیا تعبیر قشنگی دارد که می‌گوید یا در دامن تو می‌ریزند، یا در حساب تو می‌ریزند؛ یعنی شما بخواه! منتهای مراتب شما یک موقع است که به قدری روی یک مطلب پافشاری می‌کنید که عملاً داری با زبان استعداد گوشمالی خداوند را طلب می‌کنید، خداوند همین کار را می‌کند.

برای این که به شما نشان بدهد که این جیزه! دست نزن به این جیزه. دست می‌کنی در این چایی و هی چایی را عقب می‌کشند، شما اگر بچه‌دار باشید این را متوجه می‌شوید که حکمت اقتضا می‌کند که گاهی پدر و مادر بگذارند که بچه دستش را به چایی بزند. چون که هی اصرار می‌کند و فکر می‌کند که یک چیز خیلی

خوبی است و او دارد حالا محروم می‌شود، این جیزه را یک چشمه را به او نشان می‌دهد که ببین گفتم جیزه و گفتم که دست نزن! ببینید اگر کسی به حکمت خداوند دقت نکند، یک حالتی ممکن است در یک وضعیت‌هایی برای او پیش بیاید که به اصطلاح می‌گویند دهان دوز دعا است؛ دیگر نمی‌تواند دعا بکند!

این هم یک حالت است؛ یعنی من چه چیزی بخوام؟ تو که بهتر می‌دانی خودت، من چی بگویم که چه چیز باشد؟ من چه می‌دانم که چه چیز بگویم؟

سؤال: در روایت آمده است که گفته‌اند خداوند دوست دارد بشنود که دقیقاً شما چه چیزی را می‌خواهید؟ پاسخ: ببینید این‌ها حالات مختلف است. یک وقت حالت عارف، مؤمن، یک فرد این است که می‌گوید که من چه بخوام؟ اصلاً حالات مختلف دارد.

ممکن است شنیده باشید، چون که الان کتاب‌های این علمای مختلف زیاد است، و زیاد چاپ می‌شود و این‌ها، این‌ها همین جور گفته می‌شود. مثلاً می‌گوید: در محضر خداوند پاهایم را دراز کنم؟ پایش را دراز نمی‌کند. می‌بینی که حالی است خودش، شما ببینید نمی‌توانید بگویید که آقا دراز کن! بابا! در محضر خدا دیگر چه حرفی است؟! نمی‌تواند، یعنی این حال برای او ایجاد شده است که می‌گوید در محضر خدا نمی‌توانم پاهایم را دراز کنم، و پایش را دراز نمی‌کند. یا می‌گوید که در محضر این حکیم من چه بخوام؟ من چه بخوام؟ هیچ چیز نمی‌خواهد، ولی یک مرتبه می‌بیند که همین نخواستن حالت تعنت و تکبر دارد برای او می‌آورد، پس تند و تند از خدا چیزی می‌خواهد. خدایا نمک بده، آش بده، رشته را تو بده. من می‌خواهم آش درست کنم، خدایا واکس کجا هست که من یک واکس بزنم؟ می‌بینید که تند و تند می‌خواهد از حالت تعنت و تکبر خودش را خارج کند؛ چون که این حالت تکبر یک دفعه برای او مستولی شده است. این هم یک حالی است. بالاخره حال است دیگر، حال است. قلب است، قلب را می‌گویند لَآنَّهٔ یَتَقَلَّبُ؛ چون که متقلب است و این‌طرف و آن‌طرف می‌شود و آدم همواره در یک حال و یک وضعیت نیست.

حالا وضعیت‌های آدم‌ها فرق می‌کند، ببینید آقای امجد گاهی اوقات چیزهایی می‌گوید که، وقتی دارد آن چیزها را می‌گوید من خاموش می‌شوم؛ چون آن چیزهایی که او می‌گوید حال خودش است، و من اصلاً

نمی‌توانم آن را از خدا بخواهم. می‌گویند که بر دل بلاکش ریز هر بلایی که بتوانی ... یعنی می‌گویند که به خودش اشاره می‌کند و می‌گویند که در دل من هر بلایی را بریز؛ چون که او با بلا عشق می‌کند و می‌گویند که خدایا بریز. و هر وقت هم که او به من می‌گوید بخوان من به خود آقای امجد اشاره می‌کنم و می‌گویم که بر دل بلاکش ریز هر بلایی که بتوانی!

با من این کار را نکن، من نمی‌گذارم. دل او می‌تواند بکشد. برای او بریز هر بلایی که می‌توانی، خوب، یعنی این «زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت». می‌چرخد و این‌ها را می‌گوید، او در حال خودش است. منی که در این حال نیستم، در این وضعیت نیستم، که بخواهم بگویم زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت، پس می‌گویم که برای او بریز ولی برای من نه! این طوری ریز خدایا هر طور که خودت صلاح می‌دانی، خدایا خودت بهتر صلاح ما را می‌دانی!

این که چقدر به ما روزی بدهی که ما منحرف نشویم. نمی‌دانیم که؟ واقعاً هم نمی‌دانیم! این قدر زور نزنم که استعدادم چه باشد، شاید استعداد من بالا برود و بگویم که خدایا استعداد ما را دو برابر کن. شاید که **لَبَّغُوا فِي الْأَرْضِ** یکدفعه می‌بینید که اگر استعداد من دو برابر بشود، فردا ادعای مرجعیت می‌کنم. چون که بالاخره شوخی نیست که، آدم اگر استعدادش دو برابر شود، این‌ها من چه می‌دانم، ما چه می‌دانیم واقعاً؟ لذا از خداوند همین را می‌خواهم که خیلی دعای خوبی است که: **رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً** چه دعای جامع و خوبی است! من همین را می‌خواهم.

رابطه سعی با سود و سرمایه وجودی با معیار تقوا

نسبت به تفاوت آدم‌ها هم همین است، معیار دین این نیست که چه کسی چه قدر چیز دارد. معیارهای دین را اگر به خودمان همواره بگوییم، گفته‌ایم و گرنه اگر نگوییم یادمان می‌رود. گاهی وقت‌ها فکر می‌کنیم که خدایا به او مثلاً ماشین این قدری دادی و به من ندادی! به او چرا استعداد آن قدری دادی و من ندارم؟ چرا او در خانواده فلان قدری به دنیا آمد و من نیامدم؟ مهم نیست، مهم **سعی** و تلاش ما است. **وَلَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى**؛

آن قدری که ما می‌توانیم سعی کنیم، ما را در آخر با سعی‌مان می‌سنجند، ما باید سعی کنیم، نتیجه ما حاصل تقسیم این میزان **سودی** که ما می‌گیریم نسبت به تمام **سرمایه‌های** وجودی ما است. اگر سرمایه ما کم باشد، آن عددی که به دست می‌آوریم حاصل تقسیمش که بیانگر سعی ما است، این عدد خیلی بالا خواهد بود. و اگر در یک خانواده خیلی خوب، رفاه و فلان و بیسار، باشیم عملاً یک مخرج کسر خیلی بزرگی داریم و طبیعتاً یک تلاش خیلی بیشتری لازم دارد تا همان سعی را برای ما تولید کند. مهم سعی است، این چیزها به هر جهت هست. اگر کسی این چیزها را برای خودش حل نکند که **انْ أكرمكم عند الله اتقاكم**؛ باتقواترین نزد خداوند بالاترین است، بالاخره این معیار است، اگر این را برای خودش حل نکند دائم می‌گوید: چرا این این‌طور شده و یا آن خانه دار شده و من نشدم، چرا این، این طوری شده آن یکی آن طوری شده؟ اگر این‌ها را کسی بخواهد معیار قرار بدهد، قطعاً و جزماً گیر خواهد کرد در قرآن. قرآن قرار است که حرف‌های نو بزند و قرار نیست که حرف‌های کهنه بقیه را تکرار کند، و این حرف نویی که زده این است که این را گفته است.

صبر مقدمه رسیدن به مقام رضا

سؤال: بعضی چیزها دست خود ما نیست!

- آن، قسمت است.

سؤال: اگر کسی بخواهد به رضا برسد آن مقام خیلی بالاست!

- رضا نه! همان صبر و در مورد صبر داریم که **إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ**؛ اگر حلیم و صبور نیستید خودتان را به حلم بزنید، بزنید به رگ بی‌خیالی. خودتان را با **معارف** بسازید. بسیاری از این علما و بزرگان در خانواده‌های آشوب زده و یتیم بزرگ شده‌اند. خود این بزرگان این هم یک ذکری است و ذکرالله است. ذکرالله این نیست که آدم بنشیند تسبیح بیندازد. ذکرالله خاطره یک عالم را نگاه کردن است، نوع آدم‌های بزرگ یتیم بزرگ شده‌اند. از پیغمبر بگیر تا امام خمینی. یتیم بزرگ شده‌اند. شما فکر نکنید که مثلاً حالا خدا نگاه نمی‌کند، یا مثلاً ول کرده است یک عده را. بله یک عده را رها می‌کند، ولی در استدرج رها می‌کند.

شما اگر حساب کنید که خدا دارد با این مشکلات مرا می‌سازد، می‌بینید که برخوردارتان فرق می‌کند. اگر آدم صبور و حلیم نیست **فَتَحَلِّمْ**؛ خودت را به حلم بزن تا یواش یواش و خرده خرده، صبر و صبر و کلی دندان قروچه بکند تا دیگر فحش ندهد. گریه بکند ولی به خدا فحش ندهد؛ چون که اشکال ندارد که آدم گریه بکند، منتها به خدا فحش ندهد.

یک کسی از دست ما رفت. جوان ۲۰ ساله‌ای بود که غرق شد، جلوی پدر و مادرش غرق شده در دریا، و خواهرهایش. این حادثه خیلی کوبنده بود. بعضی‌ها می‌آمدند و به مادر می‌گفتند که گریه نکن! من رفتم و گفتم که چه حرفی است این حرف؟ می‌خواهد خفه کند این حرف آدم را، که گریه نکن. من رفتم گفتم که گریه بکن فقط به خدا فحش نده! گریه خوب است. خوب آدم گریه اش می‌گیرد، یک جوان را ۲۰ سال بزرگ کرده است بعد همین جور برود، گریه‌اش می‌گیرد. خب گریه بکن ولی به خدا فحش نده.

این که آدم **صبر** بکند و صبر بکند، یواش یواش به **مقام رضا** می‌رسد. بالاخره این هم یک مسیری است، خدا می‌رساند. که بشود راضی و به خدا هم بشود مرضی و بعد از آن هم... حالا آدم هم در یک مرحله خوبی از ایمان است. مرحله صبر یک مرحله خوبی است، بالاخره آدم صبور است. آدم به این اتفاقی که برایش افتاده راضی نیست ولی صبر می‌کند، قلبش راضی نیست ولی صبر می‌کند، حالا برسد به این که قلبش راضی بشود. این به دهان ما بزرگ است این که آدم قلباً راضی بشود نسبت به اتفاقی که برایش افتاده.

در هیچ فضیلتی مرد بودن، شرط و زن بودن، مانع نیست

در سوره مبارکه نحل، آیه ۹۷، این طور چیزها معیار است. حالا این‌ها چه ارتباطی به بحث زن و مرد دارد؟ ارتباطش به مسئله ارتباط زن و مرد این است که هیچ فضیلتی از فضائل الهی را شما نمی‌بینید که مرد بودن در آن شرط شده باشد. هیچ چیز! پس فضائل الهی، ممکن است که یک سری شبهات باشد که حالا هم شما مطرح می‌کنید و هم خودم می‌گویم. اصرار دارم که می‌گویم در قرآن، این که مرد بودن در آن شرط باشد یا زن بودن یک طوری مانع باشد، این فضیلت وجود ندارد. **معیار** همین تقوی است، همین چیزها است که گاهی اوقات

عبارت‌های من ذکر او انشی را مرتباً گوش می‌کنیم در قرآن یا می‌بینیم به خاطر همین است. سوره نحل این آیه ۹۷ در صفحه ۲۷۸ را که ببینید دارد که:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ؛ کسی که **عمل صالح** انجام می‌دهد، کار خوب می‌کند، حالا چه زن باشد چه مرد باشد فرقی نمی‌کند. **وَهُوَ مُؤْمِنٌ؛** نیت او هم درست است، یعنی کار درست انجام می‌دهد و نیت او هم با **نیت درست** این کار را انجام می‌دهد. برای خدا انجام می‌دهد و با **اعتقاد خوب** انجام می‌دهد. یادتان می‌آید آن آیاتی که راجع به آن دو دریای شور و شیرین جلسه پیش گفته بودیم که حتی ممکن است یک فرد با اعتقاد بد، کار خوب انجام بدهد و آن به درد خودش نخواهد خورد، این که با اعتقاد خود کار خوب انجام بدهد! این آدم را ما خودمان **فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛** او را به یک **حیات طيبة** می‌رسانیم، او را به یک حیات طيبة می‌رسانیم. و بعد از آن هم که با او به فضل معامله می‌کنیم. چطوری؟ این که می‌گویند تخلقوا باخلاق الله یعنی این! این آیه عجیبی است. **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛** یعنی چه؟

اخلاق خدا

ببینید یک میوه فروش را دیدید که کف سبد را با بار بد می‌چیند و روی آن با خوب می‌چیند. ما چون که متعلق به اخلاق الهی نیستیم، وقتی یک بار میوه را جلوی ما می‌گذارند، سریع نگاهمان به آن گندیده‌ها می‌افتد. دست می‌کنیم و آن گندیده را برمی‌داریم و می‌گوییم ببین بار تو چقدر بد است! ولی خداوند خیلی باحال است، جنس‌های بنجل را به قیمت آن گنده‌هایش می‌خرد؛ یعنی دست می‌کند در بار طرف، بزرگ‌ترین آن را برمی‌دارد. و می‌گوید که به! چه باری آورده‌ای! این‌ها عدل نیست، بلکه این‌ها **فضل** است. ببینید این اخلاق خدا است که من باب فضل دست می‌کند در بار آدم و بزرگ‌ترین را برمی‌دارد و می‌گوید که عجب باری داری!

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ به این، جزا می‌دهد و این فضل خدا هست. ببینید ما یک خدای این‌طوری داریم، حالا که ما متعلق به اخلاق الهی نیستیم، تا می‌گویند فلانی، بدترین کار او را به یادمان می‌آید.

یعنی گنبدیده‌ترین کارش را برمی‌داریم، و معیار شخصیت او قرار می‌دهیم. برای همین است که ما خدا نشده‌ایم! فرق ما است با خداوند.

بالاخره مگس هم یک حشره است، زنبور هم یک حشره است. در یک باغ پر از گل اگر قازوراتی و کشفاتی افتاده باشد و گاوی آن را انداخته باشد، مگس می‌گردد و همان را پیدا می‌کند و روی آن می‌نشیند، ولی در یک برهوت اگر چهار تا گل هم باشد، زنبور می‌گردد و همان گل‌ها را پیدا می‌کند. بالاخره حشره با حشره فرق دارد، آدم هم با آدم فرق دارد.

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ یعنی همین، البته این موضع عفو و رحمت خدا است. یعنی این که می‌گوییم **الهِیَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ عَفْوٍ وَالرَّحْمَةِ**. اگر خواستی **أَشَدَّ الْمُعَاقِبِينَ** اش را هم ببینی، اینگونه است. یکهو خیلی آدم دور بر ندارد خوب است.

ص ۴۷۹ را بیاورید، آیه ۲۷، سوره مبارکه فصلت: **فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا؛** ما، کسانی را که کافرند را به عذابی شدید می‌کشانیم. **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ؛** کسی را هم که این گونه باشد ما می‌رویم و گنبدیده‌ترین کار او را می‌بینیم. این هم دیگر موضع نکال و نقت خدا است؛ یعنی **أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدَّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ**.

خداوند با نقاط اکسترمم ما کار دارد، ماکزیمم و مینیمم. اگر این طرف باشیم به ماکزیمم ما گیر می‌دهد، این هم که دارد ذلک جزاء احباء الله و اگر عدو الله باشیم با مینیمم ها کار دارد. مینیمم ها را پیدا می‌کند. خلاصه این است.

هیچ فضیلتی در دین این طوری نیست، آن چیزهایی که ممکن است شبیه باشد در قرآن، که این به عنوان یک فضیلتی است که مرد دارد، فضیلت عند الله است که مرد دارد، ولی شما الان یک فضیلت دیدید که به عنوان فضیلت عندالله نیست. فضیلت؛ یعنی امتیاز و ویژگی، خب شما می‌خواهید بگویید که یک مرد نسبت به زن هیچ ویژگی‌ای ندارد؟ زن نسبت به مرد هیچ ویژگی ندارد؟ حال این که لم یقل به احد؛ احدالناسی نگفته مگر

این که دیوانه باشد که بگوید که این‌ها هیچ ویژگی خاصی نسبت به هم ندارند، فقط و فقط و فقط تحت تربیت‌ها است که این‌ها ویژگی خاص پیدا می‌کنند. بالاخره از ویژگی جسمی تا روحی و عاطفی و این‌ها متفاوت است.

پست اجرایی، حتی رسالت فضیلت نیست

این ویژگی‌هایی که هر کدام پیدا می‌کنند آیا بازگشت آن‌ها به این است که آن‌ها یک درجه عندالله پیدا می‌کنند؟ خیر! می‌گوییم پس چرا نبوت و رسالت و این‌ها مخصوص مردها است؟ این یک شبهه است.

جواب این موضوع هم این است که، آن هم فضیلتی نیست. می‌دانید که؟ خود رسالت هم یک **پست اجرایی** است. تمام این تفاوت‌هایی که ادعا می‌شود به یک پست اجرایی برمی‌گردد. یک کار اجرایی. ببینید، این‌ها خود کسی که رسول است دارای مقام بالایی است. ولی **رسالت** پست اجرایی است. رسالت می‌دانید یعنی چه؟ یعنی این که انسان برود تبلیغ بکند و بجنگد و درگیر بشود و شکنجه ببیند و حکم بدهد و این‌طور چیزها و این‌طور کارها. این کارها یک کار اجرایی است. رسالت متکی به **نبوت** است و نبوت وجهه پیام‌گیری است. رسالت وجهه پیام‌دهی است و این دوتایی یعنی رسالت و نبوت هر دو متکی به **ولایت** هستند و ولایت هم همان قرب الی‌الله است. که این مقام هم **برای همه** است.

قرب الی‌الله فضیلت است

در این فضیلت مرد و زن مشترک هستند، یعنی مرد می‌تواند **تقرب الی‌الله** پیدا کند و زن هم می‌تواند تقرب الی‌الله پیدا کند و فرقی هم نمی‌کند، ولی چه کسی برود این پیام را برساند؟ و کار اجرایی بکند؟ این کار اجرایی را چه کسی باید انجام دهد؟ بالاخره رسالت تعارف ندارد. رسالت درگیری لازم دارد یا نه؟ جنگ لازم دارد یا نه؟ و این به معنی برتری داشتن نیست. وگرنه خود حضرت صدیقه **مُحَدَّث** است، زینب کبری عالمه غیر معلمه است، یا حتی بانو امین آن مقامات را دارد. این که برگردد به یک کار اجرایی، فرض بفرمایید که مثلاً این‌ها هم جزو وظایف هست. این **وظیفه** را برداشته‌اند. گفته‌اند که آقا وظیفه تأمین نفقه به عهده مرد است؛ یعنی چه؟

یعنی این که این کار را از روی دوش زن برداشته‌اند. این کار اجرایی، کار حمالی اینطوری که هیچ فضیلتی نیست برای مردان را از دوش زن برداشته‌اند.

این وظیفه است، این وظیفه یک سنگینی و یکسری مشکلات دارد که این را از روی دوش او برداشته‌اند. اگر در کل این طوری باشد که قضاوت، زن‌ها نمی‌توانند قاضی بایستند که این جوی‌ها هم نیست، در یک جهاتی می‌توانند قاضی بایستند. ولی فرض کنید که زنی قاضی بایستد و حکم کند که تازیانه بزنند! حکم بدهد که زندان ببرند حکم دهد که چه ... حکم این‌ها را بدهد. این احکام را دادن برای او هم خطر دارد و هم با رقت قلب او این احکام دادن سازگار نیست. حالا این خانم می‌تواند در مراتب علمی، می‌تواند استاد قضاوت بشود؛ یعنی بشود استاد دانشکده حقوق و به قاضی‌ها درس دهد، و قاضی‌های شاگرد او بنشینند در منصب و قضاوت کنند. می‌شود؟ می‌شود! حالا هیچ فضیلتی است که یارو را بگیرند و تازیانه بزنند؟ بگیرند و بکشند، این چه فضیلتی است این کار؟ که بگویند چرا این نمی‌تواند این کار را انجام بدهد. این چه فضیلتی است اصلاً؟ که یک زن بتواند حکم بدهد که شلاق بزنند؟!

حالا تازه اگر بپذیریم که زن قاضی نمی‌تواند بایستد. اگر می‌گویند که زن، مرجع نمی‌تواند بایستد، مرجعیت نه این که نمی‌تواند فقیه شود، زن برود فقه بخواند و فقیه بشود.

یک زمانی فکر می‌کردند که زن استعداد ندارد، رسماً خود بنده دیدم که یک زن استعداد دارد که فقه یاد بگیرد. یعنی به دلیل مؤسسه فهمیدیم که نه، دیدیم که نه استعدادش را دارد. فکر می‌کردیم که استعداد ندارد. هنوز بعضی‌ها به ما توصیه می‌کنند که آقا، علم اسلامی را از دوش این خانم‌ها بردارید. این چه کار بیخودی است که راه انداخته‌اید؟ رسماً دیده شده است که می‌فهمند. اگر بهتر نفهمند کمتر نمی‌فهمند. ولی یکسری چیزها است که گرایش خود خانم‌ها کمتر است، مثل دقائق عقلی.

گرایش خود خانم‌ها به بحث‌های فلسفی کمتر است، یک جاهایی گرایش آن‌ها به چیزی بیشتر است. از طرفی یک جاهایی مردها گرایش آن‌ها کمتر است، در چیزی گرایش شان بیشتر است. این که فضیلتی از فضایل انسانی مرد بودن در آن شرط شده باشد، این طوری نیست. این‌ها هم که پست‌های اجرایی است. ببینید، الان

تمام مجلاتی که بیرون می‌آید، بحث‌های اجرایی برای زن دارد به عنوان یک منزلت اجتماعی تعریف می‌شود، حتی خارج از بحث اقتصادی. که او یک منزلت اجتماعی دارد. مادامی که این نگاه تصحیح نشود، که زن بنشیند در ۱۱۸ جواب تلفن بدهد! این چیز خاصی نیست اصلاً، اما این که یک سری وظایف را انجام می‌دهد، یک سری شعور اجتماعی دارد، کار اجتماعی و شعور اجتماعی، این خودش یک بحث است. خوب هم است.

استقلال اندیشه و عقیده زن

در سوره مبارکه ممتحنه، آیه ۱۲، ص ۵۵۱ را ببینید:

ببینید، حتی خانم‌ها با پیغمبر بیعت مستقلی دارند؛ یعنی بعد از فتح مکه، اصلاً خود خانم‌ها مستقلاً بیعتی با پیغمبر دارد؛ یعنی وجود یک شعور اجتماعی. یعنی اگر یک موقعی بحث تبعیت زن از مرد است، اولاً ما بحث تبعیت زن از شوهر داریم، نه بحث تبعیت زن از مرد! ثانیاً بحث تبعیت زن از شوهر هم به اندیشه، عقاید، و شعور اجتماعی زن بر نمی‌گردد، که زن مندک در شوهر باشد. نه! ما چنین چیزی نداریم که زن در شعور اجتماعی خودش وابسته به مردش باشد.

شاید مردها یک مقداری این را دارند تحمیل می‌کنند، و دوست دارند. خوب مردها اصلاً خیلی دوست دارند که همه‌جا رئیس بشوند، این یک چیز مردانه است، این یک گرایش مردان است. مرد دوست دارد که خدا باشد کلاً. یک ویژگی فرعون‌ی در مردها قوی‌تر است. این در خانه هم که قرار می‌گیرد می‌گوید: **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى**؛ یعنی من آن کسی هستم که برنامه می‌ریزم و فکر و خوراک می‌دهم، چه بکنم چه نکنم، ولی به هر جهت خود این که یک شعور اجتماعی که دین را بفهمد، این را قرار نیست که دیگر زن در دینش هم بگوید که دین من دین شوهرم است. یا وقتی بپرسند اعتقادات چیست؟ بگوید: اعتقادات شوهرم است. دیگر این که تبعیت نیست!

این دیگر تبعیت نیست، این حماقت است. این چه تبعیتی است؟ یک انسان دیگر قرار نیست در انسان بودن خود تبعیت کند، یک انسان که به او بگویی اعتقادات تو چیست؟ بگوید که من اعتقادات ندارم. اعتقادات شوهرم است، من اعتقاد ندارم! این یکی از وظایف آقایان هست همسرانشان را به عنوان یک امانت الهی تلقی نکنند و

این طور تلقی نکنند که من همه جور سرویسی به تو می‌دهم، کافی است بلکه باید بسترها را فراهم کند که تو عقیده خودت را داشته باشی، تو فکر خودت را داشته باشی... حالا ممکن است که این فکر منطبق شده با فکر من، نه این که تو الان فکر مرا داری.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛ ببینید شوخی نیست، هیچ کسی، هیچ بارکشی، بار کسی را نمی‌کشد. شما شما هستید، و شوهر شما هم شوهر شما هست. او برای خودش است و شما برای خودت. این نظام خانواده که رئیس لازم دارد، طبیعتاً ریاست و مرئوسیت و تبعیتی در زندگی خانواده لازم دارد. خیلی ساده است و به نظر من خیلی نُورم است.

من نمی‌دانم که چرا بعضی از خانم‌ها استنکاف می‌کنند، یا بد برای آن‌ها تبیین شده است یا شاید گفته‌اند که همه جور، یا قاطی شده است با این فضای اشتباهی که گاهی اوقات از روایات ترویج می‌شود.

فضاهای غلط را به حساب معارف اسلام نگذارید

که مثلاً آن زنی خوبست که یک چوب دستش بگیرد، من این چیزهایی را شنیده‌ام، پای منابری هم شنیده‌ام، این‌ها را هم ببینید جزو اعتقادات قلمداد نکنید. اعتقاد ما قرآن است. این چیزها را هم نگویند اصلاً. اگر من این چیزها را به شما می‌گویم، شما را محرم حساب می‌کنم؛ چون که یک عده هستند که سه و چهار سال است که دارند این کلاس‌ها را می‌آیند، به هر حال شما محرم هستید، و شما نباید بروید همه را بگویید! که مثلاً زنی خوبی است که یک چوب در دستش می‌گیرد و وقتی آقایان آمد، این چوب را به آقایان بدهد و بگوید که اگر ناراحت هستی مرا بزن!

تو غلط می‌کنی که می‌زنی! این چه دیدگاهی است راجع به زن. اصلاً این یک اهانت به مرد است، که این اینقدر شعور ندارد که حتماً باید یک نفر را بزند تا خیالش راحت شود! حال آن که زن می‌تواند بیاید از دلش در بیاورد، یک چایی بیاورد و یک لطافتی بکند. شربت برای او درست کند، این حسن التبعل که می‌گویند همان واژه شوهرداری است، آیا از واژه شوهرداری بدتان می‌آید؟

حسن التبعل؛ یعنی زن ملازم خانواده است، یعنی خانه و خانواده مهم باشد. این شیک کردن همان حسن التبعل است. حسن التبعل؛ یعنی رسیدگی به امور خانه خانواده برای او مهم باشد. و در اولویت باشد. یعنی یکی از چیزهایی که دیده شده است، واقعاً هم این یک کاری است که فقط از دست زن‌ها برمی‌آید. حالا شما چه خوشتان بیاید و چه خوشتان نیاید. بدتان می‌آید از این واژه‌ها؟ این یک کار هنرمندانه‌ای است که زن از پس آن برمی‌آید و مرد هم از پس آن بر نمی‌آید.

این که با یک اولویتی بحث خانواده دارد، این که قرآن ببینید همین جا می‌گوید که:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ
أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (ممتحنه: ۱۲)؛ این مؤمنات را مستقلاً با آن‌ها بیعت بکن، دست بیعت با آن‌ها بده، که پیغمبر
دستش را در ظرف آب می‌کرد و اعلام می‌کرد که آن‌ها دستشان داد در ظرف آب گذارند، و در یک حرکت
نمادین که دست به دست این‌ها می‌داد برای بیعت کردند، مستقلاً این‌ها بیعت می‌کردند. نه این که شوهرانشان
بیایند بیعت کنند و این‌ها به تبع شوهرانشان بیعت کرده باشند، نه! این‌ها هم می‌آیند و بیعت می‌کنند با
پیغمبر. که اگر آمدند و گفتند که پیغمبر با تو بیعت کردند، به شرط این که، مشرک نباشند و دزدی نکنند و زنا
نکنند و اولادشان را نکشند، آن بچه‌هایی که **بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ**؛ لای دست و پای این‌ها بزرگ می‌شوند.

اصلاً بچه در سنین اولش باید لای دست و پای مادرش بزرگ شود. حالا این مهدکودک‌ها به عنوان یک
ضرورت است، این که الان اولاد کم است و این که بچه بچه دیگر را نمی‌بیند، یک ساعات محدودی را در یک سن
بالای سه و چهار سال، در ساعات محدودی بگذرانند که کیف کند با بچه‌های دیگر. نه این که پیش مادرش نباشد.
ببینید **بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ**؛ این اصلاً در دست و پای مادرش دارد بزرگ می‌شود، یعنی دارد می‌گوید که
بچه‌هایی که در دست و پای مادرشان بزرگ می‌شوند. خب این یک کار است.

تحقیق مادر شدن

چه کسی گفته که کار نیست؟ این یک کار است. خوب آن قدر نشسته‌ایم مادر بودن را تحقیر کردیم و کرده‌ایم و کرده‌ایم و کرده‌ایم و روی حسن التبعل یک مارک زشت گذاشته‌ایم که آن زنی که در ۱۱۸ نشسته است، دارد کیف می‌کند و منزلت اجتماعی برای خودش می‌بیند! حالا شما ببینید کاری که مادر می‌تواند بکند چه کسی می‌تواند انجام بدهد؟ هیچ استادی نمی‌تواند این کار را که مادر می‌کند انجام بدهد. هیچ استادی نمی‌تواند آن روحيات، معارف و آن خلیقاتی را که مادر می‌تواند بدهد، عشقی که نسبت به اهل‌بیت درست می‌کند، چه کسی می‌تواند انجام دهد؟ شما ببینید، نوعاً این‌ها، به خاطر دامن مادرهای خوب است.

آن شأن اجتماعی سر جای خودش، در معارف نمی‌آید بگوید که خانه داری. یک واژگانی انتخاب می‌کند که به بدنه جامعه بچسبد، بیاید بگوید خانه را می‌دارم؟ ستون‌ها را! در و دیوار را!

وظیفه مرد فراهم کردن شرایط پیشرفت زن

وقتی که طرف بچه ندارد، خانه‌داری کار خاصی نیست که انجام بدهد، مگر خانه چقدر جارو می‌خواهد؟ ولی نسبت به همسایه و جامعه و می‌رود و می‌آید، یک لطفی به این بکند. حالا، این وظیفه مرد است که اگر یک موقع گفته‌اند که رزقهن و کسوتهن، نیاز زن رزقهن و کسوتهن بوده است. آقای که شما رفته‌اید، یک خانمی گرفته‌ای بدان که این زن علاوه بر رزق و کسوت، یک چیزهای دیگر هم لازم دارد. این‌ها حتی گاهی فتوی دارد این‌ها، یعنی گاهی اوقات این‌ها متکی به فتوا است که برای این‌ها فراهم شود؛ یعنی این که اگر خانمی داشتی که اهل تحصیلات بود، اهل این نبود که بخواهد خودش را جلوی دیگران مطرح کند، نه. اهل این بود که کلاس قرآن برود، باید یک‌جور برای این ردیف بکند. یک جور شرایط را برای این درست کند که، این بتواند، در کنار آن کار خانه و بچه و این‌ها که زحمت زیادی را بالاخره می‌برد، بتواند مراتب پیشرفت علمی‌اش را، وصلش را به قرآن و معارف فراهم کند، مردی باید بداند، که اگر شرایط پیشرفت همسرش را فراهم نکند این توبیخ دارد! به آن خدا این‌ها توبیخ دارد، گوشمالی دارد. آن مردی برای خودش هیئت و کلاس و همه جا می‌رود، و خانمش را در

خانه گذاشته است درست! این از کجا معنویات کسب بکنند؟ نه استادی می‌بیند، نه جلسه معنوی می‌رود، نه هیئتی می‌رود. خوب معلوم است که در سراسیبی سقوط می‌رود و به هزار کار سخیف کشیده می‌شود!

بگذارید بگویم تا بدانید که سخیف بودن یعنی چه؟ نصف بیشتر فامیل‌های ما در صنف چینی و بلور هستند. یک بار من از یکی از آن‌ها پرسیدم که مگر ما کلاً چقدر بلور در این ایران لازم داریم؟ این برای خود من، سؤال بود. چون که ما الان ۱۲ سال است که زندگی کرده‌ایم، و تا الان هنوز چینی و بلوری اضافه نکردیم. بشقاب‌های ما همان بشقاب‌ها است. یک چندتایی شکسته است، تازه تصمیم گرفته‌ایم که یک‌سری دوباره بخریم. چون که شکسته است! همان‌هایی که در جهیزیه خانم‌مان داده بودند، همان‌ها است. بعد من این سؤال برایم بود که اگر همه همین جور برخورد بکنند که بالاخره کل این صنف داغان می‌شود! بعد من از او پرسیدم که مگر ما چقدر کلاً چینی و بلور لازم داریم؟ چون که نمی‌دانم شما اطلاع دارید یا نه که در میدان شوش که مرکز صنف چینی و بلور است، کانتینر، کانتینر زمین نخورده، روی هوا می‌رود!

مگر ما چقدر عروس داریم که بخواهیم برای او جهیزیه درست کنند. فکر می‌کنید جواب مرا چه داده باشد و چه چیزی گفته باشد خوب است؟ گفت ما تا خانم‌ها را داریم، غم نداریم. این یعنی سخیف بودن.

گفت که دست ما است، یک موقع آرکوپال را مد می‌کنیم و خانم‌ها می‌ریزند، همه ظرف‌هایشان را آرکوپال می‌کنند. گل آرکوپال را عوض می‌کنیم، خانم‌ها می‌ریزند و گل را عوض می‌کنند. بعد ما چینی را مد می‌کنیم، باز دوباره می‌ریزند چینی می‌خرند. بعد ما کریستال را مد می‌کنیم! قشنگ توضیح می‌داد که میوه‌خوری کریستال را کمی بزرگ‌تر می‌کنیم ...

خوب این سخیف بودن است یا نیست؟ قبول کنید که این حد، دیگر سخیف بودن است! که در حقیقت یک صنف را این‌ها سرپا نگه می‌دارند، یک کمک اقتصادی ...

می‌گفت که ما تا خانم‌ها را داریم، غم نداریم. یعنی هر کاری که بخواهیم می‌توانیم بکنیم. خوب این، به هر جهت استفاده بد از این روحیه زینت و لطافت است.

این روحیه می‌توانست در جای خودش خرج شود و آثار خوب به بار بیاورد، این روحیه در یک جای بد خرج می‌شود و آثار بد به بار می‌آورد؛ کما این که در مردها این روحیه رئیس بودن، یک روحیه است که در سر جای خود آثار خوبی به بار می‌آورد و همین می‌تواند در آن یک افراطی صورت بگیرد و آثار بد به جا بگذارد.

سؤال: شنیده‌ام که مرد می‌تواند برای این که زنش را درست کند او را بزند یا ... آیا این درست است؟ این حرف را کسی که حافظ قرآن بود به من گفت.

پاسخ: چه کسی چنین حرفی را زده است؟ نه! عمراً چنین کاری نمی‌تواند بکند. آخر برای چه؟ برای تادب؟ این آیه ۳۴ هست که واضربوهن هست که هر کس هیچ چیز را در قرآن نداند این یک آیه را می‌داند! این آیه واضربوهن در قرآن، حالا سر جایش می‌رسیم و می‌بینیم که به چه مواردی اشاره دارد. ولی نه، آن‌طور که بیاید و ناراحت است و بخواهد تأدب کند و بگیرد بزند؟ غلط می‌کند. اجازه بدهید که به خود آیه برسیم، یعنی این که بیاید بزند یا این که چه بکند؟ نه هیچ موقع چنین کاری نمی‌تواند بکند.

سؤال: در مورد این که مرد می‌تواند به زنش اجازه ندهد که از خانه بیرون برود؟

پاسخ: سؤال خوبی است، می‌گویند که شما این حرف‌ها را در وقتی که مرد و زن آدم‌های خوبی باشند، خوب جواب می‌دهد ولی اگر مرد و زن آدم‌های خوبی نباشند، خوب جواب نمی‌دهد؟ من چند جور می‌توانم به این سؤال جواب بدهم. یک جوابی که می‌توانم خیال خودم هم راحت بکنم این است که، ما بحثمان قرآن است و نه قوانین، خوب؟ شما هیچ‌وقت این اشتباه را نکنید که، فکر بکنید که قوانین ما دقیقاً مطابقت کامل با آن‌چه که اصطیاد از قرآن می‌شود، این یک تصور اشتباهی است. حتی قوانین فقهی ما.

دو این که این حرف در مورد همه قوانین است، در قوانین، اگر طرفین خود عمل بکنند، خوب عمل می‌کنند. اگر نخواهند که خوب عمل بکنند به هم می‌ریزد. خب!

یعنی شما اصل قانون‌ها را خود قانون اصلی تضمین‌کننده و تعیین‌کننده‌اش است. شما بروید در تبصره‌ها، نوعاً قوانین در تبصره‌ها گیر می‌افتند؛ مثلاً مردی که رزق و کسوت زنش را تأمین بکند، مدیر خانواده هم هست، آن طرف هم هردو با هم با اخلاق برخورد می‌کند، با آن اخلاق نیک اخلاق اسلامی است. نه آن اخلاقی که،

صرفاً نایس بودن! این را ما نمی‌گوییم آدم بااخلاق. آدم بااخلاق همان است که اسلام می‌گوید. این مجموعه از معارف خوب عمل می‌کند. شما بروید سراغ تبصره‌ها، معمولاً قوانین همین‌طوری هستند. در تبصره‌هایشان مشکل ایجاد می‌شود.

این که می‌گویید مثلاً مرد می‌تواند نگذارد که زن برود بیرون، همین‌ها در جوابش هست، اولاً که چنین چیزهایی نداریم ما، که مرد می‌تواند نگذارد که زنش بیرون برود. چنین چیزی را ما نداریم، ممکن است چنین فتوهای داده باشند. چنین فتوهای باشد که اگر مثلاً مرد به زنش بگوید که من اجازه نمی‌دهم بروی بیرون نمی‌تواند برود بیرون. این‌ها قابل اجتهادهای تازه است، و می‌تواند عوض هم بشود.

آن چیزی که مهم است در بحث زن و مرد، بحث قرآنی زن و مرد است. وارد آن فضا نشوید، چون که اگر وارد آن فضا بشوید عملاً ما حالا وارد یکی از این فضاها فقط می‌شویم، که آن هم نهج‌البلاغه است. به دلیل این که اولاً عدل قرآن قرار گرفته است نهج‌البلاغه، که به اعتقاد من متأسفانه نهج‌البلاغه با تمام وجاهتی که دارد و با تمام لطفی که دارد، نباید عدل قرآن باشد، پایین‌تر از قرآن باید باشد. یعنی الان، در واحدهای اختیاری می‌گویند که یا تفسیر موضوعی قرآن یا تفسیر موضوعی نهج‌البلاغه! در صورتی که این جور نیست.

من با این که قصد ندارد بحث روایتی انجام بدهم، ولی نهج‌البلاغه به دلیل این که عدل قرآن قرار گرفته است، و عملاً عدل در آن قرار گرفته است، و معادل قرآن قرار گرفته است این را باید یک بحث مستقلی راجع به نهج‌البلاغه انجام بشود.

ولی جا برای اجتهادهای تازه باز است و ضمن این که کلاً این را هم شما بدانید که در تبصره‌ها مشکل ایجاد می‌شود. برای چیست؟ مجالس تمام دنیا دارند چکار می‌کنند؟ مجالس کل دنیا، قانون اساسی شان را که دست نمی‌زنند! یعنی همواره دارند تبصره می‌زنند؛ یعنی الان مجلس شورای ما دارد چکار می‌کند؟ دارد قانون اساسی را عوض می‌کند؟ نه! بیکارند؟ نه! خدا و کیلی نه دیگر، بیکار که نیستند! یعنی این‌ها، این دست به قانون اساسی نمی‌زنند. پس این‌ها صبح و شب‌شان را دارند به چه چیز می‌گذرانند؟ هی bug ایجاد می‌شود و هی تبصره می‌زنند.

لذا اگر شما در همان فضای اصلی قوانین باشید، لطافت آن قانون و استفاده بهینه از قانون را دارید می‌کنید. ولی اگر بیایید در این گیر و گره‌هایش، می‌بینید که هم‌ه‌اش آدم به مشکل می‌خورد. در قوانین اسلامی هم خوب همین طور است، قوانین اسلامی هم بدانید که این هست، چون که در عالم ماده دارد پیاده می‌شود، در بهترین فرض‌هایش هم باگ پیدا می‌کند. در بهترین فرض‌هایش هم در قانون باگ ایجاد می‌شود؛ چون که قانون می‌خواهد در عالمی ایجاد شود و خودش را نشان دهد که، عالم تراجم و تعارض‌ها است.

یکی به من می‌گفت که آدم‌ها باید به همدیگر کمک بکنند، جهیزیه برای هم جمع بکنند، خانه برای هم بگیرند، خوب نمی‌کنند، همین می‌شود که شده است. به همین آتش که درست کرده‌ایم می‌سوزیم. گفت، خوب باید که خانم‌ها وضعیت پوشش‌شان را عوض بکنند، مردها نگاه‌هایشان تا عوض بکنند، ... گفتم خب نمی‌کنند، گفت: نمی‌کنند، پس همین هست که هست. خوب چه توقعی داریم؟ به چیزی دست نمی‌زنند، و می‌خواهند که همه چیز درست شود، نمی‌شود. باید ما تغییر بکنیم که تغییری ایجاد شود و اجتهادهای تازه هم سر جایش هست.

سؤال: مرد چرا از فضیلت مادری بهره‌مند نمی‌شود؟

بله، این‌ها هم فضایی است، فضایی هست که قطعاً یک فضیلتی کسب خواهد شد برای مرد. به شرطی که خوب زن‌داری بکند. خوب به وظایف خود عمل کند، این وظایفی که انجام داده بالاخره یک فضیلتی دارد که خوب زمینه آماده کند برای این که بچه‌ها خود تربیت بشوند. زمینه‌اش را باید مرد آماده بکند دیگر! این را باید مرد آماده بکند.

خدا به هر جهت، جای حق نشسته است. و فضایی که می‌تواند نصیب مرد و زن بشود، به شرطی که مرد و زن هر دو وظایفشان انجام بدهند، خدا این فضائل را به آن‌ها می‌دهد. من حالا کاری ندارم، در این قسمت این را من گفتم که منزلت مادری را پایین نیاوریم. و منزلت یک کار پشت کامپیوتر را این قدر بالا نبریم، اگر بخواهیم حساب کنیم عندالله، و آن چیزی که با فطرت و ذات این زن سازگار است خوب از آن بر می‌آید، خدا، به قول

علامه می‌گوید: نگاه کن، همین که خداوند تمام امکاناتش را داده است؛ یعنی امکانات بدنی، روحی را خدا داده است، معلوم است که خداوند این طور قرارداد داده که این قرار است بچه‌دار شود و بچه بزرگ بکند. حالا خداوند به یکی نمی‌دهد، ممکن است امتحان می‌کند. به یک نفر بچه نمی‌دهد ولی خودش هم نمی‌خواهد، اما این که اه اه، بچه برای چیست؟ حالا از دو تا کلمه که می‌خواسته یاد بگیرد عقب مانده است. خوب مانده که مانده! این همه روحیات خوب و عالی که یک نفر می‌تواند به دست بیاورد. چرا آن‌ها نباید دیده بشود؟ این حسن التبعّل که در روایات آن قدر تذکر داده شده، جزو خصوصیات خیلی خوب زن و ویژگی‌های آن معرفی شده است، این یعنی ملاحظه بحث خانه و خانواده. حالا آن‌ها را هم خود خدا جبران می‌کند، شما نگران ما مردها نباشید! آن را جبران می‌کند، الان آن قدر زن‌ها از مردها کار می‌کشند در زمان بچه‌داری، که این فضیلت را تا حدی مردها هم کسب می‌کنند! البته این همه کار هم انجام می‌شود اندازه یک در صد است در برابر ۹۹٪. به هر جهت، خانم‌ها الان دارند خیلی مردها را به کار می‌کشند! بد هم نیست، حالا ما نمی‌گوییم که بد است، ولی پدرانمان اصلاً بچه عوض نمی‌کردند! ولی ما بچه عوض می‌کنیم! بله! ما بچه دستشویی می‌بریم و عوض می‌کنیم، این کارها را انجام می‌دهیم، ظرف می‌شوئیم، نه این که فکر کنید همه این کارها را پا به پا و به اندازه خانم‌ها می‌کنیم، نه!

به تأثیر رفتار تان در مردم دقت کنید!

بالاخره یک کارهایی هست که خانم‌ها خودشان بیشتر علاقه دارند که انجام بدهند، مثل پذیرایی ... تمایل خودشان است. بالاخره آبروداری هم یک فضیلتی است. این فضیلت را کسب می‌کنند. شاید یک مردی فکر بکند که الان من اگر جلوی بقیه بلند شوم و کار بکنم، بدآموزی داشته باشد. نه این را جدی عرض می‌کنم. یعنی آدم هر جا را باید ببیند که آن کاری را که دارد می‌کند چه اثری می‌گذارد؟ خارج از این بحث که کلاً آدم هر موقعی می‌تواند خودش را توجیه بکند، ولی بارها این را به دوستانمان تذکر دادیم، به ما هم تذکراتش را داده‌اند!

کار سخت است و دیدن این صحنه رقت‌بار است، که مثلاً همه مردها لم می‌دهند این طوری توی سایه و زنها همه‌اش در خانه کار می‌کنند. شیر می‌نوشد، پشم را چه می‌کند. همه کار دارد می‌کند، ولی مردها همین‌طور فقط هستند! این واقعاً آزاردهنده است؛ یعنی این صحنه برای ما آزاردهنده است.

یک‌جا اگر آن حرف، آن کار، پیام خوبی داشته باشد، نکته خوبی داشته باشد، آن کار انجام بدهید، اما اگر یک‌جا پیام بدی دارد، پیام را ندهید. مثل این‌که من بشینم و از فضائل خانم این‌جا بگویم! ما خانم‌مان آن طوری است، ما خانم‌مان این جوری است، برای چه این را بگویم؟ خود این‌جا این‌که کسانی فکر کنند که مثلاً این‌ها چه زندگی‌ای دارند! ببین چه چیزی است؟ ببین چه حسنی دارد که می‌گوید که ما خانم‌مان این جوری است، ما خانم‌مان آن جوری است! کلاً حواستان را جمع بکنید!

عمل باید متناسب با شعور اجتماعی خود افراد باشد. بت سازی نکنید!

کسانی که ما به عنوان الگو داریم می‌بینیم، این‌ها الگوی تام نیستند، حواستان باشد! آقای امجد این را زیاد می‌گوید، می‌گوید که به علما خیلی نزدیک نشوید. علما مثل آتش می‌مانند، از دور بایستید و گرم شوید. اگر خیلی نزدیک بروید می‌سوزید! بعضاً این جوری هست؛ یعنی در زندگی علما سر بکنید، می‌بینید همه چیزشان الگو نیست، یک چیزهایی‌شان الگو است. یک چیزهایی‌شان خوب است. این را گفتم که پرانتزی باشد برای این‌که می‌گویید که داری خودت را توجیه می‌کنی. نه! ما یک چیزهایمان خوب است، آموزنده است، یک چیزهای مان هم بد است؛ یعنی کسی که فقط در منبر ما را ببیند، فرق دارد با این‌که در خانه ما را ببیند. کسی که در خانه ما را ببیند، اشکالات کارمان را در می‌آورد. کما این‌که ما نسبت به اساتید خودمان هم این جوری بودیم؛ یعنی اشکالات طرف مقابل در خانه را در می‌آورد، و اتفاقاً این چیز خوبی هم است، نه این‌که سر بکنند که اشکالات طرف را در بیاورد! ولی یک واقعیت‌نمایی از زندگی طرف خوب است، خیلی از افراد، از دانشجویان، فکر می‌کنند که این مثلاً سرش به طاق می‌خورد و بهترین زندگی و بی‌دغدغه‌ترین زندگی و بی‌حرف‌ترین زندگی را دارد. اصلاً از این حرف‌ها نیست!

کسی که وارد زندگی ما می‌شود می‌بیند که نه! دعوا هست، دلخوری هست و این چیزها هم هست، و اتفاقاً زندگی واقعی یعنی این! می‌توانی یک چیزهایش را پیام‌گیری، درس‌گیری، بگیر! اتفاقاً ماندن و حتی بودن با کسانی که به‌عنوان نقش الگو دارند، من به دوستان خودم این را گفتم، می‌گفتم ما از این که به خانه اساتیدمان رفتیم، خیلی استفاده کردیم؛ یعنی آن‌ها را در بستر واقعی دیدیم، بله. یعنی این که این آقا این چیزش خوب است، این آقا این چیزشان... یا خوب نیست، یا برای خودشان خوب است و به درد ما نمی‌خورد؛ یعنی فرض بکنید روابط آقای امجد با خانمش. من کلاً هیچ قضاوتی نمی‌کنم، ولی این روابط به درد من و خانم من نمی‌خورد. خب؟ من باید خودم یک هوش اجتماعی، یک درک اجتماعی از موقعیت خودم، داشته باشم و متناسب با درک خودم عمل بکنم.

فلذا، بت‌سازی چیز خوبی نیست. بودن، دیدن اشکالات، سر جای خود دیدن بدون این که بخواهیم عیب‌جویی بکنیم، چیز خوبی است. بعد از آن طرف فیلم بازی کردن بسیار کار بدی است؛ یعنی ببینید، ماها خیلی بلدیم فیلم بازی بکنیم، یعنی خدای فیلم بازی کردن هستیم. یعنی اگر بنا به فیلم بازی کردن بود، کاری آن طرف می‌توانست بکند که کف همه بیرون بیاید! که بگویند بارک‌الله به این معلم اخلاق! معلم یعنی این! می‌شد این کار را کرد، ولی فیلم بازی کردن گندترین کار و متعفن‌ترین کاری است که یک کسانی امثال ما می‌توانند انجام دهند. می‌توانیم فیلم بازی کنیم، می‌توانیم خودمان باشیم. بقیه شما این جور می‌کنید و نمی‌فهمید که من فیلم بازی می‌کنم، شما نمی‌فهمید که!

خودتان باشید!

سؤال: چه اشکالی دارد افراد از اخلاق همدیگر الگوبرداری کنند؟

خیلی خوب است که الگوبرداری کنند. الگوبرداری کنند خیلی خوب است، منتهای مراتب ببینید یکی می‌خواهند نشان بدهند که من یک آدم متفاوتی‌ام! شما قطعاً یک ویژگی‌های خوبی دارید، که با یک کسانی وقتی که بگردید آن ویژگی‌های خوب در می‌آید و بقیه الگوبرداری می‌کنند.

یک ویژگی‌های هم دارید که این ویژگی‌های بد است، که به هر جهت همه آن‌ها نمی‌توان مخفی کرد یا از آدم بیرون می‌آید! از دست آدم در می‌رود. توی مسافرت‌ها در می‌آید، توی روابط خیلی نزدیک در می‌آید. به هر جهت یک چیزهایی در می‌آید. نه این که آدم متجاهر به فسق باشد، ولی آدم خودش، خودش باشد. خیلی راحت‌تر است، خیلی بی‌تکلف‌تر است، و مسئولیت‌پذیری هم ندارد. حالا ببینید شأن شما با شأن من یک مقداری متفاوت هم است آخر.

شاید کسی به شما نگاه نمی‌کند، خب؟ ولی به من خیلی‌ها نگاه می‌کنند. و از طرفی هم من می‌خواهم که مسئولیت نداشته باشم. می‌خواهی بخواه و نمی‌خواهی نخواه. به جهنم! یعنی من که دعوت نکردم و دعوت‌نامه نفرستادم برای کسی که! من این جور آدمی هستم. خوشتان می‌آید می‌آید، نمی‌آید نمی‌آید. من البته من وظیفه این که اگر یک ویژگی بدی دارم باید تصحیح کنم، به خودم مربوط است. ولی این نیست که مسئولیت خیلی چیزها را بپذیرم.

بالاخره ممکن است من گاهی چیزی را صلاح بدانم. حالا بحث راجع به من نیست، بحث راجع به همه است، که باید دقت شود. این‌ها دقت است دیگر، که آدم گردوخاک نکند. شما در بسیاری از این مسافرت‌ها و فلان و این‌ها بعدش اتفاقاتی می‌افتد و از آن اتفاقات من خبر دارم.

در دل آدم‌ها گرد و خاک نکنید!

اتفاقاتی می‌افتد به لحاظ روابط داخلی آدم‌ها با هم، چه شده بود که ما در مسافرت جهادی کلاً پدیده‌ای به نام نامزد بازی را بابش را بستیم؟ یعنی باب چنین کاری را بستیم که این‌هایی که نامزد هستند که نروند به خانم‌هایشان سر بزنند و خانم‌هایشان بیایند این‌ها سر بزنند، روابط آدم‌ها با هم فرق دارد. شئون زندگی آدم‌ها با هم فرق دارد، این‌ها با هم فرق دارد. این‌ها می‌آیند مثل دو کبوتر سفید در آسمان‌ها با هم می‌روند پرواز می‌کنند! بعد این یکی به تبع موقعیتش نمی‌تواند بیاید، یا مثلاً روابط شان با همدیگر این‌جوری نیست. این، این

کارها را نمی‌کند. چرا این ضرورت در مسافرت جهادی حس شد و بابش بسته شد؟ و گفتیم هیچ‌کس حق چنین نامزد بازی ندارد؟

یک اوقاتی هست کلاً که همه می‌روند پیش خانم‌هایشان و یک اوقات تعریف شده‌ای در همین مسافرت جهادی امسال همین‌طوری بود. مثلاً یک جلسات مشترک. و ولی این که هی تق تق تق! به چیز می‌شه بگویید بیاید! اه... خب چه شده و..."

این کارها یک کارهایی است که علی رؤوس الأشهاد انجام شدنشان به هر جهت یک سری گردو خاک در دل‌ها به پا می‌شود.

(سؤال) قرار نیست که فیلم بازی کند که بگوید که من آدم بدی هستم حتماً! نه این هم دیگر نه! خودش باشد. اگر هم ضرورت ایجاب کرد **إِنَّ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ**، این‌ها دیگر مشخص است. ضرورت ایجاب کرد که مثلاً فهمیدی در روابطش یک مشکلی وجود دارد، می‌دانید که او در روابط پنهان یک مشکلی دارد. این جا یک مقدار فتیله را پایین بکشید و همان جور روابط را برقرار نکنید، این مشکل دارد.

شما ببینید می‌توانید مشکل این را حل بکنید؟ مشکل را حل بکنید وگرنه اگر شما بدانید که این کار را در چشم او انجام دهید او زندگیش دچار یک **بحران** می‌شود، ولو مقطعی، دچار یک بحران می‌شود، شما خودت راضی هستی به چنین کاری یا نه؟ نه دیگر! ما راضی نیستیم که زندگی یک نفر خراب شود برود. ما حتی می‌توانیم فتیله کار را پایین بکشید. فتیله یک کاری را بکشیم پایین و بگوییم که حالا در مقابل بقیه با خانم‌مان این کار را نمی‌کنیم. در بقیه فرصت‌ها با خانم‌مان این حرکت را انجام می‌دهیم. بقیه وقت‌ها می‌گوییم عزیزم، ولی حالا نمی‌گوییم عزیزم، می‌گوییم که خانم می‌شود که مثلاً فلان؟ چون حالا ممکن است یکی نگوید عزیزم. خوب؟ و نمی‌گوید عزیزم و حالا فکر می‌کند که آخ مثلاً شوهر من به من نمی‌گوید عزیزم وای...

خوب است که یواش‌یواش آدم‌ها این دقت‌ها را بکنند تا اینکه بعداً رفته‌رفته یک اعمالی را مطابق آن انجام دهند.

سؤال: این که آدم‌ها خودشان را با بقیه مقایسه می‌کنند مشکل جامعه است. آدم اگر بخوهد خودش باشد باید یک چیز دیگر باشد. الان احترام گذاشتن به هم یک چیز تابلویی شده.

پاسخ: من مرادم یک چیز هم‌زبان این چیزیه که شما می‌گویید. یعنی هم‌زمان این ه دارد فکر می‌کند که من خودم، خودم هستم، من خودم خودم هستم، و لزومی هم ندارد که خیلی فیلم بازی کند، در یک اوقاتی رعایت و **مراعات کردن**، این سر جای خودش خوب است! نه این که که همه‌اش ذهنش را مشغول کرده به این که من این جا بخندم یا نه؟ آن جا این را بگویم یا نگویم؟

یک موقع‌هایی، ممکن است در شما کمتر و در ما بیشتر، آدم احساس بکند که مجبور است که این اخلاق بدی که در جامعه وجود دارد، من اگر فکر می‌کنم این جا من **رعایت** این آدم را باید بکنم، من رعایت می‌کنم، نه این که تمام ذهن و فکر ما این باشد، البته اگر احترام گذاشتن به خانمم، باعث این می‌شود که آدم‌ها به خانم‌هایشان بیشتر احترام بگذارند. خودمان هم می‌فهمیم که داریم احترام می‌گذاریم، یا یک کارهای دیگری انجام می‌دهیم! مثلاً داری می‌گویی که خوب اجازه بدهید که خانم‌هایمان بیایند و بعداً غذا را شروع بکنیم.

مثلاً یعنی حمله نکنند همه و بایستند که خانم‌هایشان بیایند سر سفره و بعد شروع بکنند. در بعضی مهمانی‌ها مردها حمله می‌کنند تا خانم‌ها از آشپزخانه برسند بخشی از غذا به پایان رسیده است! مثلاً احترام بگذاریم که همه سر سفره بنشینیم تا همه با هم و غذا بخوریم، یا مثلاً کمک کردن در جمع کردن ظرف‌ها آدم ببرد بگذارد در آشپزخانه یا بشوید، یا نشوید یا هر چیزی.

ولی گاهی اوقات خودش هم می‌داند که می‌خواهد یک **بروز خاصی** بدهد، این کارها یک کارهای اشتباه است. این کارها را نباید بکنند. این جور کارها گرد و خاک کردن در دل مؤمنین است. غرض این است. احترام گذاشتن به خانم‌ها اگر چیز بدی دارد تلقی می‌شود، طبیعتاً باید طرف وضعیت خودش را عوض بکند. احترام گذاشتن به خانم‌ها که خوب است و احترام گذاشتن کار خوبی است.

خلاصه کلام این که هیچ فضیلتی از فضائل انسانی مرد بودن در آن شرط نیست، و زن بودن در آن مانع نیست. این‌ها هرچه هست برمی‌گردد به امور اجرایی. حالا به هر جهت این اجرائیات هستند که اگر قبول بکنیم

در کل غیر از بخش شعور اجتماعی، شعور اجتماعی را در همان آیه خواندیم که شعور اجتماعی که باید فرد خودش بیاید بیعت بکنند و ...

ولی در امور اجرایی هیچ فضیلتی نیست که مثلاً مرد، اگر مسئله علم است که فضیلت است زن هم می‌تواند این فضیلت را کسب کند و بشود استاد دانشکده حقوق. قاضی را در دست خود بپروراند. ولی عندالکل نمی‌تواند قاضی بشود، مرجع با مردم سروکار دارد، مرجع نشود. فقیه نمی‌تواند بشود؟ چرا بشود. این چه حسنی است مرجع شدن؟ که مثلاً بگویند که من مرجع شدم!

ما هم تا وقتی که در این مود فکر نکنیم، عملاً نمی‌توانیم این تفاوت‌ها را که قرآن هم گفته است فهم کنیم.

در سوره مبارکه زخرف که نگاه بکنید دارد که زن در یک زیور و زینت به وجود می‌آید.

مباحثی هم که بگویند شهادت و... چگونه است باشد در جلسه بعد بحثش را انجام می‌دهیم.